

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان محقق بروجردی:

مرحوم محقق بروجردی (قدس) از کسانی هستند که قائل هستند به نظریه ترتب منتها يك بياني کوتاه غیر از بیان مرحوم نائینی و دیگران دارند که این بیان ایشان در این کتاب نهاية الاصول در ص 218 بیان شده است. ایشان فرمودند ابتدا ما يك مقدمه را بیايد ذکر بکنیم که اکثر قایلین به ترتب از این مقدمه غفلت کردند و مورد توجه آنها واقع نشده است.

در این مقدمه سه صورت را عنوان می کنند: در صورت اول می فرمایند تکلیف به محال و طلب جمع بین ضدین این موردش در جایی است که مولا يك طلب واحد دارد اما این طلب واحد مولا متعلق به ضدین است اگر مولا يك امر واحد داشته باشد اما متعلق این امر واحد متعلق این طلب واحد ضدین باشد این جا ما می توانیم بگویم مولا طلب کرده جمع بین ضدین را با يك امر واحد می گوید در زمان واحد هم بنشین یا هم ساکن باش و هم متحرک باش این می شود طلب جمع بین ضدین می شود تکلیف به محال و این تکلیفی که متعلقش محال است خود این تکلیف هم فی حد نفسه محال است.

صورت دوم آنجایی است که مولا دوتا تکلیف دارد اما متعلق های این دوتا تکلیف ضد یکدیگر هستند و با يك دیگر قابل اجتماع نیستند و مولا می خواهد در عرض واحد این دوتا تکلیف را داشته باشد دو تکلیف دارد دوتا طلب دارد در عرض واحد هم دارد طلب می کند اما متعلق های اینها با یکدیگر متضاد هستند.

اینجا ایشان می فرماید ما قائل هستیم به این که این چنین تکلیف ها، یعنی این دوتا تکلیف که در عرض یکدیگر هست و متعلق های اینها متضاد هستند، اینجا هم استحاله وجود دارد. اما دلیل و علت استحاله طلب جمع بین ضدین نیست. مولا در يك تکلیف واحد و مستقل امر به حرکت کرده است. در تکلیف مستقل دوم امر به سکون کرده است، حالا ما متوجه شدیم که این دوتا تکلیف متوجه مکلف شده در عرض یکدیگر می فرمایند محال است، در استحاله اش تردیدی نیست، اما دیگران آمدند علت استحاله را جمع بین ضدین قرار دادند، در حالی که در جمع بین ضدین آنجایی است که يك طلب واحد باشد، اینجا که مولا طلب جمع نکرده است مولا در يك تکلیف امر به حرکت کرده است در تکلیف دوم امر به سکون کرده است، دوتا طلب است دوتا تکلیف مستقل است، اما مکلف قدرت بر امتثال این دوتا را در زمان واحد ندارد، یا مثال ازاله و مثال نماز را بزنیم، در متضادانی که حالا ضدین تکوینی هم خیلی ندارند، ضدیت از باب خاص و اینها با یکدیگر دارد که چه بسا فرض امکان جمع بین اینها صدقه و تصادفا هم بشود، اما الان مکلف قدرت بر امتثال هر دو را در زمان واحد ندارد.

ایشان می فرماید اینجایی که مکلف قدرت بر امتثال هر دو را ندارد، اینجا نمی توانیم بگویم مولا طلب کرده جمع ضدین را، مولا طلب الجمع نکرده اصلاً، طلب الجمع آنجایی است که يك طلب واحد باشد و متعلق آن طلب واحد هم جمع بین ضدین باشد. اینجا دوتا طلب است، دوتا تکلیف است، منتها مکلف قدرت بر جمع بین اینها ندارد.

لذا می فرماید در اینجا می گویم استحاله وجود دارد، اما علت استحاله آنچه در کلمات دیگران آمده که طلب جمع بین ضدین

است نیست. پس علت استحاله چیست؟ می فرمایند علت استحاله این است که باید هر بعثی به دنبال او انبعاث در نفس مکلف ایجاد شود. اینجا چون مکلف قدرت بر جمع بین این دوتا را ندارد انبعاث در اینجا محال است و جایی که انبعاث محال باشد، یعنی مکلف نتواند بعث مولا را بپذیرد، نتواند بعث مولا را قبول بکند، بعث مولا را آنجا بعث هم محال می شود.

بنابر این می فرمایند توجه دو تکلیف به مکلف که قدرت بر امتثال این دوتا متعلق در زمان واحد ندارد این محال است، اما نه از باب طلب جمع بین ضدین، بلکه از این باب که در اینجا انبعاث تحقق پیدا نمی کند. مکلف می گوید من با این عمل را می توانم انجام بدهم یا آن عمل. نسبت به هر دو در زمان واحد نمی تواند انبعاث پیدا بکند، این هم صورت دوم.

در صورت سوم ایشان فرمودند حالا اگر ما دوتا تکلیف داریم این دوتا تکلیف مستقل هستند اما در طول یکدیگر هستند یعنی يك تکلیف مشروط شود به عصیان تکلیف دیگر، می فرمایند این هیچ اشکالی ندارد و تکلیف دوم مترتب می شود بر تکلیف اول از راه ترتب، در این صورت سوم می فرمایند نه طلب جمع بین ضدین وجود دارد نه عدم امکان انبعاث وجود دارد، به عبارت دیگر آن محذوری که در فرض اول بود، فرض اول این بود که يك تکلیف، يك طلب، اما متعلقش ضدین هستند، می شد طلب الجمع بین الضدین، گفتیم محال است. در این فرض سوم آن ملاک استحاله فرض اول وجود ندارد، چون دوتا تکلیف است، فرض کردیم دوتا تکلیف است.

و همچنین ملاک استحاله فرض دوم در این فرض سوم نیست برای این که در فرض دوم ملاک استحاله این بود که مکلف نمی تواند انبعاث پیدا بکند، مکلف می گوید این دوتا تکلیفی که در عرض يك دیگر هست من نسبت به یکی از اینها باید انبعاث پیدا بکنم، نسبت به هر دو در زمان واحد نمی شود.

اما در اینجا چه؟ در اینجا مولا می آید اول امر به اهم می کند. خوب خود مولا توجه دارد که امر و تکلیف دو طرف دارد يك طرفش امتثال است و يك طرفش عصیان است، می گوید این مکلف یا می پذیرد یا عصیان می کند، آن وقت همین مولا می گوید خوب حالا اگر آمد عصیان کرد چرا ظرف خالی باشد، از فعل واجب دارای مصلحت، حالا مکلف الان اهم را انجام نمی دهد، مولا باید يك فکری بکند که این زمان که مکلف می تواند يك عمل دارای مصلحت را در این ظرف زمانی انجام بدهد خالی نباشد.

می گوید خوب من امر می کنم به مهم در فرضی که اهم را عصیان می کنیم آن وقت این امر دوم مانند امر اول هر دو درش امکان انبعاث وجود دارد، اینطور نیست که مانند آن فرض قبلی که گفتیم انبعاث ممکن نیست اینجا هم ممکن نباشد، مولا به عبد می گوید اگر اهم را عصیان کردی من تو را بعث می کنم به سوي مهم و انبعاث نسبت به مهم هم امکان دارد، لذا مرحوم آقای بروجردی فرمودند که ترتب از اوضح و اضحات است. نظریه ترتب يك نظریه بسیار روشن و بسیار واضح است، منتها طبق این بیانی که ما عرض کردیم که حالا به این نحو هم کاملاً در نهایت الاصول نیست که ایشان برای استحاله دو ملاک درست می کنند و در فرض ترتب هیچ کدام از این دو ملاک وجود ندارد این خلاصه از نظریه ایشان است.

این بیان مرحوم آقای بروجردی با همین دقت لطیفی که دارند و اصول ایشان بسیار اصول جمع و جور و این بحث های خیلی مفصلی که الان در اصول هست خیلی در اصول ایشان نیست. می دانید مرحوم آقای بروجردی که حتی امام (رض)، تقریرات اصول ایشان را هم امام نوشتند و چاپ شده است، یعنی خود امام درس مرحوم آقای بروجردی شرکت می کردند و بعضی از این مبانی فقهی و اصولی امام هم متخذ از مرحوم آقای بروجردی است و ایشان کسی بوده که در اصفهان که مباحث فقه و اصول را گذراندند قبل از این که بروند به نجف فرموده بودند که من از اول تا آخر خودم دارای مبنا بودم و وقتی رفتم نجف در بحث اصول مرحوم آخوند خراسانی شرکت کردم و در تمام اصول بر همان مبانی خودم باقی ماندم فقط یکی دو مورد يك تغییر مختصری توسط مرحوم آخوند در نظریه ایشان پیدا شده بود و مرحوم آخوند هم يك اجازه اجتهاد بسیار دقیق و بسیار مهمی را همان زمان برای ایشان نوشته بودند.

نظر استاد محترم:

به نظر مي رسد كه اين نظريه ايشان نظريه خوبي است و نظريه تامي است فقط اين نظريه متفرع بر يك مبنا است و آن مبنا اين است كه ما در باب امر همان طوري كه مي گوييم حقيقت امر عبارت از بعث است بگوييم بعث بايد به دنبال او انبعث تحقق پيدا بکند. نظريه ايشان متفرع است بر عدم امکان انفكاك بين بعث و انبعث هر جا يك بعثي باشد بايد انبعث هم تحقق پيدا بکند، اما اگر كسي آمد گفت نه ما در باب بعث، انبعث را لازم نداريم، مي گوييم حقيقت امر عبارت از بعث است مي خواهد انبعث باشد مي خواهد نباشد.

اگر كسي آمد انفكاك بين انبعث و بعث را ممكن دانست آن وقت اين نظريه يك مقداري مشكل پيدا مي كند، غالب اصوليين هم در باب اوامر معتقد هستند كه بين بعث و انبعث ملازمه است و هر جا بعث باشد بايد انبعث هم باشد، حالا بعضي ها مي گويند بالفعل بايد انبعث باشد، بعضي ها هم مثل امام مي فرمايند امکان انبعث كه باشد كفايت مي كند، فعليت انبعث لازم نيست. ما هم در بحث هاي گذشته همين نظريه امام را پذيرفتيم كه در باب اوامر فعليت انبعث لازم نيست، آن مقداري كه لازم است امکان انبعث است و اگر اين باشد اين نظريه تام است و به نظر خدشه اي به اين نظريه وارد نيست.

لذا ما در بحث ترتيب ولو بيان مرحوم ناييني را درش خدشه كرديم ولو در بيان مرحوم محقق اصفهاني خدشه كرديم در بيان مرحوم عراقی خدشه كرديم اما در بيان مرحوم بروجردي خدشه اي وارد نيست و نظريه ترتيب را روي اين بيان دقيق ايشان مي توانيم بپذيريم.

نظريه مرحوم امام:

آخرين نظريه كه در اينجا باقي مي ماند نظريه امام(رض) است كه امام در اين نظريه كه اظهار فرمودند نتيجه نظريه ايشان با نتيجه قول به ترتيب يكي هست اما راهي را كه طي فرمودند راهي كه پيمودند براي رسيدن به آن نتيجه با راهي كه ديگران و ترتيبی ها ذكر كردند مختلف است.

اين نظريه امام در اينجا داراي پنج مقدمه است طبق آنچه كه عرض مي كنم در كتاب معتمد الاصول (ج 1 ص 128) آمده است. حالا من امروز يكي دوتا مقدماتش را مي گويم تا تكميل نظريه ايشان و بحث حول نظريه ايشان را به فردا موكل مي كنيم.

در مقدمه اول فرمودند اين كه مرحوم آخوند خراساني براي حكم چهار مرحله و چهار مرتبه قائل شده است ما قبول نداريم اين را، مرحله اقتضا، مرحله انشاء، مرحله فعليت و مرحله تنجز، در كفايه يادتان هست مرحوم آخوند مي فرمايند حكم داراي چهار مرتبه است. يك حكمي كه بخواهد از مولا صادر بشود و اجرا بشود اول بايد اقتضا را يعني ملاك، آيا در اين فعل مصلحت وجود دارد، مفسده وجود دارد، مولا بايد ملاك را ملاحظه كند بعد از ملاك به مرحله جعل و انشاء مي رسد. بعد از اين كه به مرحله جعل رسيد اگر شرايطي داشته باشد اين شرايط در عالم خارج به فعليت برسد، اين شرايط اگر موجود شد حكم هم به فعليت مي رسد و بعد از اين كه به فعليت رسيد به مرحله اي مي رسد كه اگر عبد موافقت كند ثواب و مخالفت بکند عقاب كه ازش تعبير مي شود به مرحله تنجز حكم.

امام فرمودند كه ما اولاً مرحله اقتضا و مرحله تنجز را مي گوييم خارج از حقيقت حكم است. حقيقت حكم نه درش مرحله اقتضا دخالت دارد نه درش مساله تنجز. اقتضا مربوط به اين است كه آيا خود فعل يعني خود فعل با قطع نظر از حكم خود فعل ذاتا داراي مصلحت يا مفسده است يا نيست مرحله تنجز هم كه مرحله موافقت و مخالفت است آن هم مربوط به عمل مكلف است، ربطی به حقيقت حكم ندارد، آنچه كه مربوط به حكم است همين دو مرحله است يكي مرحله انشاء است يكي مرحله فعليت است.

بعد مي فرمايند خيلي بخواهيم دقيقتر صحبت بكنيم اصلا اين كه تعبير كنيم حكم داراي دو مرحله و دو مرتبه است اين هم غلط است ما نمي توانيم بگوييم انشاء و فعليت دو مرتبه و دو مرحله از مراحل حكم هستند بلكه ما ميگوييم حكم دو نوع داريم يك نوع احكام انشائي داريم يك نوع احكام فعلي داريم مثل اين كه شما مي آييد ميگويد ما دو نوع حكم داريم يك حكم تكليفي داريم يك حكم وضعي، هيچ وقت نمي آييد وضعي بودن و تكليفي بودن را از مراحل و مراتب قرار بدهيم.

می فرمایند انشایی و فعلی بودن هم دو قسم از اقسام حکم است. الحکم علی قسمین، حکم انشایی و حکم فعلی آن وقت تعریف فرمودند، فرمودند حکم انشایی مقصود آن احکامی است که از طرف خداوند تبارک و تعالی به پیامبر وحی شده است و لکن شرایط اجرایش در عالم خارج محقق نبوده و این حکم انشایی را پیامبر به ودیعه در اختیار ائمه طاهرین قرار دادند و ائمه طاهرین هم در اختیار امام دوازدهم قرار دادند که آن حضرت بعد از ظهورشان این احکام را شرایط ایجادش و شرایط اجرایش محقق می شود. در آن زمان ظهور به مرحله فعلیت می رسد. این ها را می گوئیم احکام انشایی، احکامی که در همان کتم انشا ماندند در همان ظرف انشا و جعل باقی ماندند نه در زمان پیامبر اجرا شده نه در زمان ائمه طاهرین اجرا شده است در زمان ظهور انشا الله آن احکام اجرا می شود.

مثلا فرض کنید حرمت طواف مندوب حرمتش البته این مربوط به زمان ظهور یک بحثی اصلا هست که اگر آقایان یک وقت مجالی داشته باشند دنبال بکنند خیلی خوب است که اصلا دین در زمان ظهور امام به چه شکلی می شود. از دیدگاه فقهی و اینها مخصوصا (یک مقاله ای هم یک وقت من نوشتم در آن مجله انتظار هم چاپ شد) این که حضرت وقتی ظهور می کنند «یاتی بدین جدید» این دین جدید معنایش چیست و چه احتمالاتی در آن وجود دارد و همین بحث احکام انشایی و فعلی هم آنجا مطرح می شود، اما احکام فعلیه، فرمودند احکامی است که در زمان خود پیغمبر بعد از آنی که ابلاغ شد از طرف خداوند و وحی شد در همان زمان فعلیت پیدا کرد و بعد هم در زمان ائمه طاهرین هم همینطور است.

حالا مشهور آمدند انشایی و فعلی را از مراحل حکم قرار دادند و مثلا می گویند این حکم نسبت به جاهل انشایی است، همین حکم نسبت به عالم فعلی است، امام فرمودند ما نمی توانیم این حرف را بزنیم برای این که شما تعریفتان از حکم چیست؟ یا می آید حکم را می گوئید آقا همین که توی قرآن و روایات آمده است «اقیموا الصلاه - لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ یا مقصودتان از این حکم همین است که مکتوب فی القرآن و السنة اگر این باشد این که قابل تغییر نیست، این با حالات مکلف نمی شود بگوئیم این حکم نسبت به این حال مکلف که جهل است انشایی است، نسبت به حال دیگر مکلف که علم است می شود فعلی.

تغییر در این حکم که عبارت از همان مکتوب در قرآن و سنت است محال است، اگر بگوئید حکم این مکتوب نیست بگوئید آن اراده حق تعالی است، می فرمایند آنجا دیگر خیلی روشنتر است، اگر حکم را آمدیم به اراده حق تعالی تفسیر کردیم یعنی حکم خدا را گفتیم اراده خدا، کما این که در مورد عرفی می گوئیم حکم فلان شخص یعنی اراده او اگر حکم را به اراده معنا کردیم این دیگر واضحتراست که در اراده حق تعالی تغییر و تغیر راه ندارد.

بگوئیم این اراده تا مادامیکه این آدم جاهل است عنوان انشایی را دارد، آن زمانی که عالم است تغییر پیدا می کند، عنوان فعلی را پیدا می کند این دلیل بر این است که می فرمایند ما نمی توانیم بگوئیم حکم یک مرحله ضعیفی به نام انشا دارد یک مرحله قوی به نام فعلیت دارد نه، حکم دو نوع داریم دو قسم داریم یک حکم انشایی داریم و یک حکم فعلی و دلیلش هم این بود که حکم را هر طوری که ما تفسیر کنیم تغییر در آن محال است و لذا با مشهور در اینجا مخالفت می کنند. این مقدمه اولایی که بیان کردند این معتمد الاصول را حتما ببینید تا بقیه مقدمات فردا .